

## حقیقت ماجرا و نخستین نخبگان ایران

در این زمینه از همان دوران توسط هرودت و فیثاغورث و یونانیان معاصر حادثه، و بعداً از سوی تحلیل‌گران و مستشرقان و نیز محققان و روشن‌اندیشان ایرانی، نظریه‌هایی ابراز شده‌اند، که با گفته‌های مورخان مخصوصاً ایرانی یکصد و هشتاد درجه اختلاف وجود دارد. همانگونه که در مورد مزدک و بابک و شیعه و قرامطه و اسماعیلیه وجود دارد. گرچه هدف من از طرح این رویداد تاریخی اصولاً چیز دیگری است. و به بحث نخبگان و قضیه نخبه‌کشی در ایران مربوط است. اما خوشبختانه ماجرای به اصطلاح «بردبای دروغین» از زوایای گوناگون، مورد توجه محققان و مورخان و صاحب‌نظران دیگر رشته‌های مربوطه واقع شده، و در این باره سخن بسیار گفته‌اند. از دیدگاه ما، این دوره از تاریخ ایران، تجلی‌گاه نخستین نخبگان ایران و سرآغاز نخبه‌کشی در تاریخ ماست. به عبارت دیگر در این مقطع تاریخی، نخبگان مردمی و ضد مردمی، مواضع خودشان را مشخص می‌کنند.

اتحاد قبایل ماد و پارس در راستای پادشاهی کوروش پی‌آمدهایی نیز به دنبال داشت، که از لابلای گفته‌های مورخان از جمله همان مطالبی

که عیناً نقل کردم، می‌توان به تقریب و احتمال بدان‌ها پی برد:

۱- یکی از اقوام و گروه‌های مادی مغان بوده‌اند. که سمت روحانی داشته و مبلغان کیش اولیه زرتشت بوده‌اند. (زیرا که همراه با تحولات مداوم در جامعه ایران و متناسب با آن اصلاحاتی<sup>۱</sup> در آیین زرتشت بوجود آمد. و هرگز نمی‌توان دین زرتشت را در اواخر دوره ساسانی با دوره مادها یکسان دانست) و نتیجتاً بین ایشان و موبدان پارسی اختلاف نظرهایی وجود داشته است.

۲- بدون تردید بین اشراف ماد و پارس به جهت اصطکاک منافعی، اختلاف و درگیری بوده، و هرکدام به دلیلی خود را در برخورداری از امتیازات بیشتر محق می‌دانسته‌اند. مثلاً به احتمال زیاد اشراف پارسی در تحریک کمبوجیه برای حمله به مصر نقش عمده‌ای داشته‌اند.

۳- کوروش دو پسر داشته است: بردیا و کمبوجیه. تردیدی نیست که هرکدام از جناح‌ها می‌کوشیده‌اند، شاه آینده را به سوی خود متمایل سازند. به تبع پسر دیگر به جناح مخالف کشیده می‌شده است. که دهها بار در تاریخ ما نظیر آن روی داده است. احتمال کشته شدن بردیا به وسیله برادر وجود دارد. اما بعید بنظر می‌رسد. زیرا اولاً بردیا در میان مردم بسیار محبوب بوده و کشته شدنش مسلماً واکنش شدیدی در میان مردم ایجاد می‌کرده است. ثانیاً هیچ منبعی از زمینه‌ی اختلاف دو برادر و دلایل و انگیزه‌های آن جز به شکل مبهم سخن نگفته است؛ و لذا این احتمال قوی‌تر است که بعدها وی را کشته باشند، و با پیش کشیدن موضوع شباهت، مسأله را به قبل نسبت داده باشند.

۱- به جای اصطلاحات، تغییرات مناسب‌تر است، اما چون در تاریخ از آنها به اصطلاحات تعبیر کرده‌اند، همان را ذکر کردیم.

۴- کمبوجیه قبل از رسیدن به ایران کشته می‌شود. در حقیقت هر دو پسران کوروش از سر راه برداشته می‌شوند. منطق حکم می‌کند، که برای یافتن علل این قتل‌های مرموز، دنبال کسی یا کسانی بگردیم، که از مرگ این دو برادر سود می‌برده‌اند. از قضای روزگار قاتل خود در سندی ماندگار، به قتل هر دو برادر اعتراف کرده است.

در این نظریه کشته شدن بردیا، یا زنده بودنش در نتیجه تغییری بوجود نمی‌آورد. هرچند که باید توجه داشت، با تأکیدی که در آیین زرتشت نسبت به راستی و پرهیز از دروغ شده است، مفی که خواهان احیای آیین زرتشت و برقراری حق و عدالت در جامعه، و مورد قبول عامه مردم بوده، نمی‌توانسته دروغ بگوید.

باری، کمبوجیه در ۵۲۶ ق.م به مصر لشکر کشید. این سفر جنگی دستکم چهار سال به طول انجامید. هدف از این سفر نیز اجابت خواسته‌ی الیگارش‌ی نوخاسته‌ی پارسی مبنی بر غارت و چپاول ثروت‌های عظیم مصر بود. ابتدا گروهی از اشراف و کاهنان مصر که آوازه دادگری کوروش را شنیده بودند، و فکر می‌کردند علی‌آباد هم دهی است، از کمبوجیه استقبال کردند اما به تدریج که با خلق و خوی وی و حالت نیمه جنونش آشنا شدند، از کرده پشیمان گشتند، اعتراض‌ها و عصیان‌ها شروع شد و کمبوجیه نیز واکنش‌هایی از خود نشان داد که بر وخامت اوضاع افزود.

از آنطرف در ایران، مردم از غیبت شاه استفاده کرده، علیه تبعیضاتی که آغاز شده بود شروع به اعتراض کردند. در اینجا نیز فرقی نمی‌کند که گئومات مبارزه را آغاز کرده باشد، یا بعداً در رأس مبارزه قرار گرفته

باشد. داریوش، در کتیبه بیستون مورد دوم را تأیید می‌کند. منطقاً هم دومی درست است. همیشه هم در انقلاب‌ها اول شورش‌های خودانگیخته آغاز می‌شوند، بعد به تدریج رهبری و سازمان پیشتاز خود را پیدا می‌کنند. رهبران انقلاب هم معمولاً از قبل تره‌های خود را دارند، اما در جریان عمل ساخته و پرداخته‌اش می‌کنند.

گشومات یک نفر مغ است، و در دم‌ودستگاه دولت صاحب مقام و موقعیت بالایی است. بنابراین نزد بردیا رفته قضایا را با وی در میان می‌گذارد. مثلاً در این گفتگوی فرضی:

تو برادر شاه و پسر کوروشی! باید مملکت را نجات بدهی!  
- چگونه؟

- چگونه ندارد! حق را به حق‌دار برسان! به خواسته‌های منطقی و مشروع مردم جواب بده!

برادرم کمبوجیه را چکار کنم؟

- وقتی مردم با تو باشند، کمبوجیه و صدها چون کمبوجیه چکاره‌اند؟

- خوب، حالا از کجا شروع کنیم؟

- تو از خاندان کوروش و شاه مملکت هستی! کمبوجیه هم که خودت بهتر می‌دانی بالاخانه‌اش اجاره است.<sup>۱</sup> تو بیا اعلام کن، که کمبوجیه به دلیل جنون شایسته سلطنت نیست. او را از سلطنت خلع کن و خودت به جای او بنشین.

- خوب... بعد از آن که این کارها را انجام دادم...؟

- بعدش من به تو خواهم گفت که چکار کنی؟

۱- طبق سنت آن زمان، شاه می‌بایست از خاندان شامی، و از نظر جسمانی و فکر سالم و بی‌نقص می‌بود.

و بدین سان، گنومات همه کاره، طراح و برنامه‌ریز، و بردیا نیز به عنوان شاه تصویب‌کننده نظرات اوست. قبلاً اشاره کردیم، که بردیا «در نزد مردم بسیار محبوب و محل توجه بود.»<sup>۱</sup> و خود او نیز قلباً با منویات گنومات موافق بود. اکنون ماجرا را از کتیبه بیستون و از زبان داریوش نقل می‌کنیم، و همان را مبنای کشف حقایق قرار می‌دهیم. چه سندی از مدرک کتبی نوشته بر سنگ و آن هم از همان دوره، معتبرتر تواند بود؟ فقط باید با تعمق در این نوشته، آن را به زبان مردم تفسیر کنیم. زیرا که داریوش از دید خود جریان را ارزیابی کرده است. و از فحوای کلامش می‌توان واقعیت ماجرا را بیرون کشید.

### اینک نخبه‌ای دیگر<sup>۲</sup>

«داریوش پادشاه می‌گوید: این است، آنچه من پس از رسیدن به پادشاهی انجام دادم. کمبوجیه نام، پسر کوروش، که از خانواده‌ی ما بود، او اینجا پادشاه بود.»<sup>۳</sup>

در این عبارات، داریوش با انتساب خود به خانواده‌ی شاهی، مشروعیت سلطنت خود را توجیه می‌کند.

«آن کمبوجیه برادری داشت به نام بردیه، از یک مادر و یک پدر با کمبوجیه. پس کمبوجیه آن بردیه را کشت. آنگاه که کمبوجیه بردیه را کشت، مردم نمی‌دانستند بردیه کشته شده است. کمبوجیه رهسپار مصر شد.»

۱- آزاد اندیشی و مردم‌گرایی در ایران - آقای عبدالرفیع حقیقت - ص ۳۱.

۲- تأکید ما بر نخبه و نابغه بودن داریوش، و نیز تفصیل این بخش نسبت به دیگر قسمت‌های کتاب، آن است که عملکرد داریوش، برای شاهان و حاکمان بعدی به عنوان یک سرمشق و الگوی رفتاری درآمد، و بارها و بارها در تاریخ ایران به اشکال گوناگون تکرار شد.

۳- قسمت‌های مربوط به کتیبه بیستون را داخل گیومه و تفسیر خود را بیرون از گیومه می‌نویسم.

داریوش از اشراف پارس و سرداران سپاه، و در سفر مصر همراه سپاه بود. وی به حق از نخبگان تاریخ ایران، و دارای هوش، درایت و زیرکی و ابتکار بوده است. و در میان شاهان ایران جزء نوابغ محسوب می‌شود. تردیدی نیست که وی هم از آغاز جوانی خود را شایسته سلطنت می‌پنداشته، و هوای آن را در سر می‌پرورانده است. بویژه در برابر کمبوجیه که عقل درست و حسابی هم نداشته و لایق سلطنت هم نبوده است. وقتی خبر انقلاب مردم ایران به گوش داریوش می‌رسد، موقعیت را برای اجرای نقشه‌های خود مناسب می‌یابد. جلسه‌ای پنهانی با دیگر رؤسای خاندان تشکیل داده، ماجرا را با ایشان در میان می‌نهد، مثلاً با این لحن که: در چنین موقعیتی وظیفه میهن‌دوستی و اصالت تبارمان به ما حکم می‌کند، که کاری بکنیم. سپس بدون آن که از آرزوها و نقشه‌های خود سخنی بگوید، از رفتار کمبوجیه انتقاد می‌کند. و نقشه‌های خود را با زیرکی در دهان ایشان می‌گذارد، تا بعدها مورد اتهام واقع نشود، و نگویند که داریوش از آغاز، در تاج و تخت طمع کرده بوده است. حاصل جلسات مخفیانه سران بدانجا می‌انجامد، که چون بردیا با همدستی گئومات علیه مصالح اشراف اقدام کرده است باید کشته شود. اما بنا به دلایل بسیار، نباید علناً دست ما به خون فرزند کورش آلوده شود. راه درست آن است که وانمود کنیم بردیا قبلاً توسط کمبوجیه کشته شده است. و کسی که بر تخت نشست، بردیای دروغی برادر گئومات مغ است. در این صورت کمبوجیه را هم باید بکشیم، که نتواند نادرستی ادعای ما را مبنی بر دروغین بودن بردیا ثابت نماید. کشتن او نیز باید به صورت تصادف جلوه کند. بنابراین کمبوجیه را طی تصادفی ساختگی می‌کشند،

اما افشای قضایای مربوط به بردیا را به بعد موکول می‌نمایند. و در همان حال که به طرف ایران می‌آیند، آرام آرام ذهن‌های سپاهیان را برای انجام نقشه‌های خود آماده می‌کنند.<sup>۱</sup>

در غیبت پادشاه «مردم دشمنی ورزیدند و پس دروغ در کشور فراوان شد. هم در پارس، هم در ماد و هم در دیگر کشورها.»  
 داریوش در این عبارات رسماً به انقلابی عظیم اعتراف می‌کند. واژه‌هایی که به کار می‌برد شایان توجه و دقت‌اند. با چه کسی دشمنی ورزیدند؟ مردم که در کمال صلح و صفا و سعادت داشتند زندگیشان را می‌کردند. حاکمان همواره درباره انقلابیون به مبهم‌گویی و بیان مطالب من‌درآوردی پرداخته‌اند. شاه هم انقلابیون را مارکسیست اسلامی می‌نامید. اما اینها مهم نیست. نکته مهم در این بخش از کتیبه، اعتراف به گستردگی و فراگیری نهضت است، و این امر در آغاز تکوین یک ملت و تشکیل دولت آن به حق غرورآفرین است. باید توجه داشته باشیم که این امر در تاریخ بشر بی‌سابقه است. مگر از ابتدای سلطنت کوروش چند سال گذشته است؟ اما ملت ایران از همان گام اول اعلام می‌کند که زیر بار بر و نیست. و نابرابری، بی‌عدالتی و زورگویی را تحمل نمی‌کند، و در نتیجه کارنامه تاریخی خود را با افتخار و سربلندی آغاز می‌نماید.

«انگاه گنوماتای مغ برخاست، او به مردم چنین دروغ گفت: من بردیه پسر کوروشم و برادر کمبوجیه. پس مردم همه از کمبوجیه روی برگرداندند و به او گردیدند، هم در پارس و هم ماد و هم دیگر کشورها.»  
 قضیه چگونه بود؟ کمبوجیه چکار کرده بود که تا کسی به دروغ!!

۱- آنچه بدین صورت بیان می‌شود، تصور و تجسمی است، از ماجراهایی که احتمالاً روی داده‌اند، که اگر هم صددرصد با واقعیت منطبق نباشند، حقیقت رخدادها را می‌نمایانند.

خود را بردیا خوانده است، یکباره مردم از او بریده و به شاه جدید پیوسته‌اند. معلوم نیست چرا تاریخ‌نویسان از کنار موضوعاتی بدین اهمیت بی‌اعتنا می‌گذرند، اما مسائل جزئی را شاخ و برگ می‌دهند؟ مگر آن که یقین داشته باشیم یا واقعاً تعمدی در کار بوده است و یا آن که ایشان نوشته‌اند، اما بعداً گروهی مغرض و خائن آنها را از صفحات تاریخ زدوده‌اند. موضوعی بدین عظمت از تمامی حوادث آن عصر مهمتر بوده است، و حتماً در دنیای آن روز مثل بمب صدا کرده است. و شاید به همین دلیل داریوش دستور داده مسأله را با این تفصیل روی سنگ بکنند. شگفتا! حاکمان چه کارها که برای لوث حقایق و وارونه جلوه دادن واقعیت‌ها نکرده‌اند! با این همه، حقیقت چون قطره‌های شفاف و بلورین چشمه‌سارها، از سینه‌ی صخره‌های سیاه و عظیم و تنومند بیستون نیز بیرون می‌تراوند، و داریوش و داریوش صفتان تاریخ را رسوا می‌کنند. و شگفتا که حقیقت از لابلای جملات دروغین تحریف‌کنندگان تاریخ آشکار می‌گردد! باری به محض اعلان پادشاهی بردیا، ملت یکپارچه از پیرامون کمبوجیه می‌پراکنند، و به بردیا می‌پیوندند. انقلاب پیروز شده است.

گئومات شاهی را تصاحب کرد و «هیچکس از پاریسی و ماد و از خانواده‌ی ما نبود، که پادشاهی را از آن گئومات پس بگیرد.»  
 داریوش در این دو جمله چند نکته را بیان می‌کند. خانواده خودش را به عنوان واجدین صلاحیت برای پادشاهی مؤکد می‌کند. دل اشرف از زرده ماد را به جا می‌آورد. از میلیونها مردم ایران برای تصاحب تاج و تخت سلب صلاحیت می‌نماید، و اصولاً داخل آدم حسابشان نمی‌کند. و



تخم نظام کاستی را می‌پاشد. مسأله اشرافیت، الیگارش‌ی و امتیازات طبقاتی و مهمتر از همه سلطنت را قانونی می‌کند. این سنگ‌نبشته برای آیندگان سند و قانون خواهد شد.

«من با کسان معدود او را کشتم (آن گنوماتا را) و نخستین کسانی را هم که فدایی او بودند.»

قبلاً گفته آمد، که نقشه قتل بردیا و گنومات چیده شده، اما قرار شد، موضوع سکوت بماند. اگر قضیه برملا می‌گشت گنومات هشیار می‌شد، بردیا بسیج نیرو می‌کرد، و سرکوب انقلاب دشوار می‌گردید. مطمئناً داریوش و دیگر اشراف باید بردیا و گنومات را خام کرده باشند. ضمن ارسال خبر مرگ کمبوجیه، و عرض تسلیت به شاه، سلطنتش را تبریک گفته، اعلام وفاداری نموده‌اند. در این یک مورد صددرصد اطمینان وجود دارد. زیرا اگر گنومات و بردیا یک در میلیون هم شک کرده بودند، آنگونه به راحتی کشته نمی‌شدند. داریوش و دیگر یارانش صددرصد اعتماد شاه و وزیر را جلب کرده بوده‌اند. بنا به شهادت تاریخ! داریوش از معدود نخبگان تاریخ ایران بشمار می‌رود. زیرا که این آدم مثل مغز الکترونی (رایانه)، حساب همه چیز را کرده بوده، جای ذره‌ای خطا و اشتباه در نقشه‌اش نگذاشته بوده است.

از طرف دیگر مطمئناً برخی از دختران اشراف در حرم شاهی بوده‌اند. مثلاً به قول آقای رفیع، دختر اتانس یکی از یاران داریوش، نقش جاسوس کودتاچیان را برعهده داشته.<sup>۱</sup> و این امر همدستی جماعتی از

۱- آزاداندیشی و مردم‌گرایی در ایران - آقای عبدالرفیع حقیقت - ص ۴۲.  
افسوس که آقای رفیع در این اثر با ارزش، از موضوع گنومات برای ستایش یکی از فاتلان و کودتاچیان بهره گرفته‌اند.

حرم‌نشینان را با کودتاچیان می‌رساند. و قطعاً لحظه به لحظه، کودتاچیان از اوضاع دربار آگاه می‌شده‌اند.

بدین ترتیب، احتمالاً داریوش و دیگر سران، پس از ورود به پایتخت به پهنه‌ی عرض گزارش و تبریک و اعلام سرسپردگی بار می‌خواهند، در این صورت، قبل از آن روز، یا بعد از آن، ناگهانی و بی‌خبر و غافلگیرانه وارد قصر شده قصد شوم خود را عملی می‌کنند. اگر بی‌خیالی و آسوده دلی بردیا و گئومات که ناشی از اعتماد به نفس و اطمینان به محبوبیتشان در میان مردم بود، موجب غفلتشان نمی‌شد، کار این گونه بر کودتاچیان آسان نمی‌گذشت.

داریوش و هم‌پالگی‌های پلیدش با نامردی تمام بردیا و گئومات را می‌کشند. همزمان، قتل عام مغان و یاران نزدیک بردیا و گئومات شروع می‌شود. «کوی و برزن شوش به خون روحانیون آبیاری شد.»<sup>۱</sup> «هرودت این روز را «ماگوفونی» نامیده که به معنی مغ‌کشی است.»<sup>۲</sup> پیش از این اشاره دارد، که: «این روز بزرگترین جشن دولتی پارسیان است.»<sup>۳</sup> مانند روز بیست‌وهشتم مرداد، که هر سال رسانه‌های وابسته، با بوق و کرنا «روز قیام ملی» اش می‌نامیدند!

پس از کودتای برق‌آسا؛ و کشتار رهبران و سران انقلاب، بلندگوهای رژیم کودتا به کار می‌افتند؛ و سناریویی را که داریوش و یارانش، قبل از کشتن کمبوجیه نوشته بودند، اجرا می‌کنند، و از کشف توطئه مغ و شاه دروغی و احياناً جسارت به حرمخانه‌ی شاه و... که بعدها بارها در

۱- فریدونیان، مردمیان و ضحاکیان - آقای جواد جوادی - ص ۳۳.

۲- آزاداندیشی و مردم‌گرایی در ایران - آقای رفیع - ص ۳۷.

۳- همان.

تاریخ ایران تکرار گردید<sup>۱</sup> - داد سخن می‌دهند. با همه احوال، مردم در سراسر کشور عزای عمومی اعلام می‌کنند. «از نوشته‌ی هرودت برمی‌آید، در مدت هفت هشت ماه [که احتمالاً باید خیلی بیشتر باشد] بردیا در دوران سلطنت خود کارهای نیک فراوان انجام می‌دهد، به طوری که در سراسر آسیای صغیر مرگش فاجعه ملی شمرده می‌شود، و برایش عزای عمومی اعلام می‌کنند.»<sup>۲</sup> آسیای صغیر دور از مرکز بوده است و نسبتاً مستقل. احتمالاً مردم پارس و ماد جرأت اظهار سوگواری را نداشته‌اند.

و بدین ترتیب اولین انقلاب شکوهمند ایران، در خاک و خون غرق می‌شود. داریوش برای تعیین تکلیف سلطنت جلسه می‌گیرد. پس از بحث‌های طولانی قرار بر قرعه گذاشته می‌شود. اما داریوش در اینجا هم حيله گری می‌کند.<sup>۳</sup> و تخت و تاج شاهی را غصب می‌نماید.

«مراتع و اموال غیر منقول و منقول و اموال عشیرتی را که گنوماتای مغ از ایشان گرفته بود، من در محل به مردم رد کردم.»<sup>۴</sup>  
 آشکار است زمین‌ها، گله‌های احشام و اموالی را که متعلق به اشراف بوده و گنومات بین بیچارگان تقسیم کرده بوده است، از مردم ستانده و به صاحبان یا در حقیقت غاصبان اصلی برمی‌گرداند.

۱- نخبگی داریوش را می‌رساند، زیرا که راه و رسم نیرنگ و فریبکاری را در تاریخ ایران باب کرد.

۲- فریدونیان، ضحاکیان و مزدنیان - آقای جواد جوادی ص ۴۲.

۳- در افسانه‌های تاریخی آمده است، که داریوش و دیگر مدعیان قرار می‌گذارند، یک روز همزمان با اسب‌های خود در محلی حاضر شوند. در آنجا اسب هر یک رودتر شیهه کشد، به شاهی انتخاب شود. در روز موعود، داریوش دستور می‌دهد، پنهانی مادیان اسب را به آن محل نزدیک کنند. اسب چون بوی مادیان را استشمام می‌کند شیهه می‌کشد و داریوش شاه می‌شود.

۴- تاریخ ایران - ترجمه آقای کریم کشاورز - ص ۲۵-۲۴.

### نشانه‌های نخبگی؟

«هرگاه در تاریخ ایران از موناشری سخن به میان آمد، که در دوره حکومتش اصلاحاتی هم کرده است، بدانید در آن دوره الیگارشی دست و بالش خیلی برای چاپیدن باز نبوده است.»<sup>۱</sup> و مسلم است که پس از سرکوب چنان انقلابی، تا مدتی باید در چپاول‌گری کوتاه آمد، بلکه برعکس به قول آقای جوادی موقع اصلاحات است. داریوش پس از سرکوب انقلاب مردم، یکسره به اصلاحات اقدام نمود. ایجاد راهها، کاروان‌سراها، پاسگاههای حفاظتی بین راه، ایجاد پست سریع‌السیر، ضرب سکه، دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی، دادگستری و اقداماتی که در زمان خودش انقلابی به حساب می‌آمد، و به نسبت زمانه‌اش اگر از اصلاحات امیرکبیر بیشتر نبود، کمتر هم نبود. برخی از اقدامات داریوش مثل پست و ضرب سکه، برای نخستین بار در جهان صورت می‌گرفتند. و امروز در دنیا به نام داریوش ثبت شده‌اند. و لذا داریوش در ردیف موناشرهایی چون پطربکیر و امپراطور میرومیتو قرار دارد، و از این لحاظ شاید از موناشرهای نخبه طراز اول به شمار می‌رود. اما نخبه‌ای که دستش به خون هزاران نفر بی‌گناه از دادخواهان جامعه ایران آلوده است!

### چرا شکست؟

دلیل شکست انقلاب مردمی گنومات - بردیا چه بود؟ گفتیم انقلاب عبارتست از جایگزینی یک نظام مترقی، به جای یک نظام عقب‌مانده. واقعیت آن است، که انقلاب گنومات شکست نخورد. چرا که اقدامات

۱- فریدونیان ضحاکیان و مزدنیان - آقای جوادی جوادی.

اصلاحی داریوش نتیجه مستقیم انقلاب گشومات بود. اما اگر منظور این باشد که چرا داریوش به آسانی توانست نیروهای انقلابی را سرکوب نماید؟ پاسخ این است که باید تاکتیکهای طرفین را مورد بررسی قرار داد. داریوش، گام به گام با طرح و نقشه و برنامه و سازماندهی حرکت می‌کرد. درحالی‌که حرکت گشومات بر امواج خودانگیخته مردمی سوار بود. در ادامه این بحث و برخی جنبش‌ها و انقلاب‌های بعدی، خواهیم دید که جز برخی استثناءها، همگی دارای اشکالات همانندند. راز این مسأله را باید در شرایط تاریخی و نظام و سازمان‌بندی جامعه جستجو کرد. در دوره برده‌داری یا زمین‌داری، تقسیم زمین و سرمایه نوعی پس رفت محسوب می‌گردد. زیرا جامعه رو به جلو دارد، نه روی به عقب و در آن مراحل جنبش‌های مساوات طلبانه عموماً محکوم به شکست بودند.

آیا با معیارهای معمول و مرسوم می‌توان گشومات و بردیا را که برای اقامه‌ی حق و عدالت در جامعه به پا خواسته‌اند، در ردیف نخبگان اصلاح به شمار آورد؟ در جایی که دموکراسی اشرافیت یونان، حتی امروز هم جزء افتخارات آن ملت محسوب می‌گردد، برای انقلابی اینچنین عظیم و مردمی چه عنوانی می‌یافت؟ تردیدی نیست که گشومات مغ از بزرگترین مفاخر ایران و جهان است؛ که چهره‌تابناکش چون دهها انسان قهرمان و فرزانه‌ی دیگر، در غبار تاریک‌اندیشی و کوردلی بیدادگران انسان‌ستیز گم شده است. اما آنچه مهم است همراهی و همدلی مردمان زمانه‌اش با اوست؛ تا آنجا که همراه و در کنار او شکنجه شدند، مثله شدند، فریادهایشان را که از دردی جانکاه برمی‌خواست، و قلب‌ها و

ریه‌هاشان رامی‌درید، از فرط غرور به ناله‌ای آرام مبدل ساخته و درهم  
آمیختند. این ناله‌ها نفرینی ابدی شدند، بر اتحاد شوم شاه و شمشیر و مویذ،  
و زور و تزویر، و این تازه آغاز راه بود.

## کسوف تاریخی

آقای جوادی در اثر باارزش خود<sup>۱</sup>، برای اشکانیان عنوان «تاریخی مفقود» را برگزیده‌اند، اما از آنجا که نخبگان تاریخ‌خوار، مفرضانه و متعمدانه پانصدسال تاریخ را بلعیده‌اند، تا مانع وقوف ما بدان دوران درخشان شوند، ما عنوان فوق را برگزیدیم، تا همه داریوشیان مفرض که به گمان خود قصد دارند با تحریف و تغییر تاریخ، سدّ راه آگاهی آیندگان شوند؛ بدانند که با همه تقلّاهای و تلاش‌های مذبوحانه ایشان، پس از دوهزار سال، ما مردمان امروز، گرما و درخشش آن دوران را احساس می‌کنیم، آری کسوف! و شگفتا بر این نخبگی!! پنج قرن تاریخ را بلعیدن!! و زها بر محققان نستوه! و غواصان قوی‌شست این دریای بیکرانه، تاریخا که دُرّها و مرجانهای حقیقت را از کام کوسه‌های حقیقت‌خوار می‌ربایند!

فصلی که اخیراً در بازنگری اسطوره‌ها و تاریخ ارجمند ملت قهرمان ایران گشوده شده است، فصلی فرخنده و گرامی است. حتی اگر گاهی ولگرد نااهل ناآگاهی چون مرا نیز بر این در گذر افتد. چرا که قلندران

---

۱- فریدونیان - ضحاکیان - مزدیان. آقای جواد جوادی.

عیار و شیران ظلمت‌شکار دست او گیرند و راهش بنمایند. باکی نیست اگر گاه نظری به خطا رود، چه آنگاه که آن خطا را باز می‌نمایند و از هرسو نظری می‌رسد، و معرکه را نه گرم که داغ می‌گرداند، کوره حقیقت شعله می‌کشد، و یخ‌زدگی و جمود را ذوب می‌کند، و تارهای حقیقت به ترنم درمی‌آیند.<sup>۱</sup>

باری، آنچه از تاریخ اشکانیان در دست است، نام شاهان، شرح جنگها و درواقع، عمدتاً وقایع‌نگاری صرف است. آنچه هم هست، ضد و نقیض و ناهمگن.

مورخان روسی، دوره اشکانی را دوران رواج برده‌داری می‌پندارند. هرچند که در نتیجه گیری‌هایشان به سرواژه نزدیک می‌شوند، در عین حال، دوره اشکانی را دوران آزادی دین و اعتقادات می‌دانند.

آقای طبری، دوره پارت‌ها را حاکمیت نوعی دموکراسی بیان کرده‌اند. «جامعه پارتی، از جامعه پارسی هخامنشی جدید و مختصات ایلاتی قبایلی که اینک سرکار آمده بودند، به دموکراسی قبیله‌ای نزدیک‌تر است. لذا اختیارات شاه محدودتر است. مهستان مرکب از خاندان‌های اشرافی و انجمن فرزندگان و مغان در تعیین شاه و عزل و نصبش تأثیر دارند.»<sup>۲</sup>

یکی از محققین معاصر در این باره می‌نویسد: «در زمان اشکانیان، ملوک‌الطوایف که به عهد اشکانی اطلاق کرده‌اند، (کذک خدایی) پهلوی است، که به معنی صاحب‌خانه و والی آمده است. قلمرو حکام اشکانی

۱- اشاره به جمله‌ای است، که در کتاب فریدونیان، ضحاکیان و مزدنیان آمده است.

۲- برخی بررسی‌ها، مرحوم دکتر طبری، ص ۱۷.



خیلی کمتر از شهربان، و ساتراپ‌های هخامنشی بود.<sup>۱</sup> «اوضاع اجتماعی و احوال طبقات مردم، از حمله‌ی اسکندر تا استقرار حکومت ساسانی، پیش از سایر قسمت‌های این دوره مکتوم و پوشیده است.»<sup>۲</sup> و «ظاهراً تعصب ملی ایرانیان و تنفر آنها از دولت‌های متجاوز، در محو آثار تاریخی این دوره بی‌تأثیر نبوده است.»<sup>۳</sup>

از عبارت اخیر چنان می‌نماید که ملت ایران در حذف تاریخ اشکانی دخالت داشته‌اند، در صورتی که اولاً پارت‌ها نیز از اقوام آریایی بوده‌اند، ثانیاً چنان که خواهیم دید، درست، واقعیت عکس این نظریه را ثابت می‌کند، و اشکانیان از پایگاهی بسیار والا در میان مردم برخوردار بوده‌اند.

مخصوصاً به فردوسی استناد می‌کنند که گویا فردوسی به دلیل بیزاری‌اش از ایشان، در شاهنامه از دوره اشکانی، به هیچ‌ده بیت بسنده نموده است که می‌گوید، از ایشان بجز نام نشنیده‌ام، نه درنامه خسروان دیده‌ام. آنچه از هیچ‌ده - بیت مزبور برمی‌آید، بزرگانی از نژاد آرش، در بخش‌های کوچکی از جهان به حکومت پرداخته، نظام ملوک‌الطوایفی تشکیل داده بوده‌اند. و دویست سال بدین سان سپری شده است و معتقد است، این اندیشه اسکندر بوده است. تا پس از وی کشور روم، آباد باقی بماند. سپس از شاهان اشکانی با ذکر نام یاد کرده، تأکید می‌نماید که

۱- تاریخ تحولات اجتماعی، آقای مرتضی راوندی، ص ۱۶۸.

۲- آقای جلیل دوستخواه معتقدند، که مورخان کارآزموده برآنند، که بخش مهمی از تاریخ اشکانیان را می‌توان در شاهنامه بازجست، مورد پژوهش قرار دارد، و خود به بخشی از این واقعیت، براساس تطابق شاهنامه و مورخان چون زوستن و تاسیت پرداخته‌اند. آیین‌ها و افسانه‌ها، ص ۱۶۰-۱۴۰.

۳- تاریخ تحولات اجتماعی ایران، آقای مرتضی راوندی.

اطلاعات دیگری در دست ندارد. و از این ابیات مطلقاً استنباط نمی‌شود که فردوسی نمی‌خواهد از اشکانیان یاد کند. چون از ایشان بیزار است.<sup>۱</sup>

اما فرض کنیم که اصولاً فردوسی از اشکانیان بیزار بوده باشد، باید دید دلیل بیزاری وی چیست؟ «این حقیقتی است که فردوسی جز موناشرسی، نظام سیاسی مطلوب دیگری نمی‌شناخته است. و در شاهنامه نسبت به موناشرسی جانبدارانه سخن می‌گوید.»<sup>۲</sup>

پس اگر هم فردوسی از اشکانیان خوشش نیاید، به سلايق و دیدگاه‌های شخصی فردوسی مربوط است. فردوسی برای مزدک هم یقه نمی‌دراند. زیرا که از زاویه‌ی دیگری به قضایا نگاه می‌کند. خلاصه بگوییم، فردوسی یک شیعه‌ی باطنی است. دیدگاهش به سیاست، دیدگاه افلاطونی است. و هزارسال پیش از ما می‌زیسته، و اصولاً درکی از دموکراسی مردمی نداشته است. از مطلب دور نشویم.

برخی از مورخان گذشته ایران درباره‌ی اشکانیان مطالبی نقل کرده‌اند. مثلاً ثعالبی نظراتی شبیه فردوسی دارد.<sup>۳</sup>

اما نکته جالب آن که وی در ادامه، پس از شرح مناطق حاکمیت اشکانیان می‌گوید: «اما همه اینان اشکانیان را بزرگ می‌داشتند. زیرا اولاً اشکانیان در نژاد از همه بزرگتر بودند، و ثانیاً ممالک ایشان مرکز ممالک دیگر بود. و گویند که اشکان از فرزندان دارای بزرگ بود، و بعضی

۱- فردوسی از آرش نیز که قهرمان اوستایی است، در شاهنامه ذکر نکرده، و لذا باید منابع مورد استفاده فردوسی را نیز در نظر گرفت.

۲- ضحاکیان - فریدوبیان و مزدنیان، آقای جواد جوادی، ص ۶۸.

۳- حماسه‌سرایی در ایران، مرحوم دکتر صفا، ص ۵۵۰.

گفته‌اند از اولاد اشکان بن کی‌آرش بن کیقباد.<sup>۱</sup> این نکته حائز اهمیت است، در ایران پس از اسلام، مردم برای بزرگداشت قهرمانان ملی، می‌کوشیدند، ایشان را از نژاد شاهان حماسی و اسطوره‌ای قلمداد کنند. غرض از ذکر این مطالب، مطلقاً آرایه یک موضوع تحقیقاتی نیست، بلکه تلاشی است برای اثبات آنچه در مقدمه این بخش گفته آمد. مرحوم دکتر صفا در کتاب حماسه‌سرایی آورده‌اند: «تاریخ اشکانیان در متون پهلوی به اختصار یاد می‌شد. زیرا شاهان ساسانی نسبت به این خاندان عناد می‌ورزیدند. و موبدان و نویسندگان (بخوانید نخبگان) عهد ایشان نیز به آنان نظری نیکو نداشتند، و به همین جهت به ذکر نامشان توجهی چندان نمی‌کردند.»<sup>۲</sup> ای کاش آقای دکتر صفا دلیلش را هم ذکر می‌کردند، هرچند اهل فن از آن به خوبی آگاهند! ضمناً به گمان من منظور استاد راوندی هم از ذکر آن جمله، مطلبی شبیه همین موضوع بوده است.

سرنخ دیگری هم در این مورد می‌توان یافت، مجلس مشورتی که شاهان اشکانی به وسیله آن انتخاب می‌شدند، مهستان یا مُفستان نام داشت. آقای جوادی می‌نویسند «احتمالاً این دوره، [اشکانی] زمان پیروزی اندیشه‌های گنومات مغ بوده است.<sup>۳</sup> درحالی که یک قرن پیش از آن روزی به نام جشن مغ‌گشی بوده، شورای مفستان باید خیلی معنی داشته باشد! قبلاً گفتم مغان طایفه‌ای از مادها بودند، که دارای نقش پیشوایی و روحانی بوده. و به احتمال زیاد در انقلاب گنومات - بردیا نقش

۱- حماسه‌سرایی در ایران، مرحوم دکتر صفا، ص ۵۵۱.

۲- حماسه‌سرایی در ایران، مرحوم دکتر صفا، ص ۵۴۹.

۳- فریدونیان، ضحاکیان و مزدنیان، آقای جوادی، ص ۳۵.

عمده داشته‌اند. و مغ‌کشی ناشی از این نقش مهم بوده است. آقای دکتر صفا از قول هرقل می‌نویسند: «ویشتاسپ پدر داریوش همان ویشتاسپ حامی زرتشت است. و داریوش قهرمان کیش جدید شد، و جنگ او با گنومات تنها صورت سیاسی نداشت، بلکه جنگ مذهبی میان نومذهبان زرتشتی با مغان اهالی ماد نیز بود، که طرفدار آیین قدیم آریایی نیز بودند.»<sup>۱</sup>

در جای دیگر از همین کتاب می‌خوانیم: «ارتباط معنوی میان مغرب و مشرق ظاهراً در دوره شاهنشاهی ماد ایجاد شده بود... و در همان حال مذهب مشرق باعث ظهور مذهب زرتشتی ماد گردید. سرزمین ماد از همین هنگام مرکز مذهبی شاهنشاهی ایران قرار می‌گیرد، به نحوی که مغان در دیده‌ی یونانیان به عنوان روحانیان مزدیسنا شناخته می‌شوند.»<sup>۲</sup> و یا «نفوذ دینی مغان در میان پارسیان، مقدمه‌ی توطئه گنومات شد.»<sup>۳</sup> با توجه به آنچه گفته شد:

- ۱- مادها پیرو دین آریایی قدیم و زرتشتی بوده‌اند.
- ۲- شاهان ماد توسط شورای بزرگان انتخاب می‌شده‌اند.
- ۳- این آیین در ارتباط با شرق بوده است.
- ۴- شاهان پارت هم توسط شورای مهستان یا مغستان انتخاب می‌شدند.
- ۵- نفوذ مغان باعث انقلاب در پارس و سراسر ایران شد.
- ۶- داریوش هم از خانواده مذهبی زرتشتی بوده است، و در عین حال دشمن آشتی‌ناپذیر مغان زرتشتی!

۱- مزدآپرستی در ایران قدیم، مرحوم دکتر صفا، ص ۴۴.

۲- مزدآپرستی در ایران قدیم، مرحوم دکتر صفا، ص ۶۶.

۳- مزدآپرستی در ایران، مرحوم دکتر صفا، ص ۶۷.

۷- اردشیر هم بعدها از خانواده مذهبی زرتشتی پارسی به سلطنت می‌رسد.

۸- اردشیر هم با پارت‌ها دشمن است.

آیا با همین فرضیات نمی‌توان فهمید اشکانیان چه بیماری داشته‌اند، که از تاریخ حذف شده‌اند؟

گویا از اصل مطلب خیلی دور افتاده‌ام، اما حیقم آمد که به پاس بهره‌هایی که از آثار با ارزش عزیزان برده‌ام، این بحث را ناتمام گذارم. وگرنه سخن من حول محور نخبگان بوده و هست و در جستجوی ایشان از این مقولات سردرآورده‌ام.

اکنون پرسش این است که در این پنج قرن دوره‌ی حکومت اشکانیان، بجز برخی شاهان و سرداران برجسته چون مهرداد چهارم، ارد و سردارش سورنا، آیا هیچ نخبه‌دیگری در عرصه‌های دیگر به ظهور نرسیده است؟ و طراحان و برنامه‌ریزان آن همه اقدامات مردمی چه کسانی بوده‌اند؟ و جوابگوی حذف نامهای ایشان از صفحات تاریخ که به تعبیری می‌توان در حکم قتل ایشان باشد، چه کسی، یا چه کسانی هستند؟

جنگ آریایی با آریایی! مذهب زرتشتی با مذهب زرتشتی! مغ و موبد! نخبه و نخبه! چرا؟

اما ظاهراً فتنه زیر سر مغ‌هاست!! این مغ‌ها چه کسانی بودند؟ برای شناختن مغان، مراجعه به تاریخ مساجد و دوران هخامنشی ضروری است.

مغان کسانی بودند، که یونانی‌ها برای تحصیل حکمت نزد ایشان

می‌آمده‌اند!<sup>۱</sup>

«فیثاغورس بیش از همه به راست بودن توصیه نموده است. از این که آدمی فقط به واسطه راستی ممکن است مانند خدا گردد. زیرا چنان که او از مغ‌ها آموخته بود، خداوند را که آنان هرگز می‌نامند، پیکری است بسان فروغ و روانی است چون راستی.»<sup>۲</sup>

مغان از برابری و برادری سخن می‌گویند، و داریوش از سلطنت مطلقه و فره ایزدی و خون و نژاد و خانواده... و پارت‌ها تابع مغان و تعالیم ایشان می‌باشند. پس باید از تاریخ حذف شوند، تا اردشیر و شاپور و انوشیروان خود را نمایندگان خدا و برگزیدگان او جا بزنند. بین ایشان و مردم عادی پرده بکشند تا نفسشان با نفس مردم درنیامیزد و آلوده نشود!<sup>۳</sup>

برعکس شاهان اشکانی خود را ایلومین (دوستدار یونان) می‌نامیدند. در دوره اشکانیان همه ابعاد فرهنگ یونانی در ایران گسترش یافت. چه بسا که آثاری از فلاسفه یونان در این دوره ترجمه گردیده، اما توسط ساسانیان نابود شده باشند. وقتی حکومتی حتی از نام حکومت دیگر هراس دارد، و می‌کوشد خاطره‌اش را هم نابود سازد؛ مسلماً اجازه نخواهد داد، هیچ یادگاری نیز از وی باقی بماند. در دوره اشکانی پولیس (دولت شهر)هایی بوجود آمد، که اعضاء حکومت آنها توسط مردم انتخاب می‌شدند. و بطور کلی آنچه از نوشته‌های پراکنده در مورد

۱- برخی بررسی‌ها، مرحوم دکتر طبری، ص ۲۴۰.

۲- برخی بررسی‌ها، مرحوم دکتر طبری، ص ۲۴۱.

۳- بارگاه شاهان دارای پرده‌ای بود که در روزهای بار بین ایشان و مراجعین فاصله می‌انداخت. در مواقع دیگر نیز کسانی در دربار کار می‌کردند، دهان‌بند داشتند، (پارچه‌ای که جلو دهان می‌آویختند) و با هنگام گفتگو با شاه دست جلوی دهان خویش می‌گرفتند.

اشکانیان به دست آمده‌اند، حکایت دارند که:

۱- آزادی عقیده و مذهب وجود داشته و معابد تمام مذاهب در کنار یکدیگر قرار داشته‌اند.

۲- در رأس حکومت، شورایی وجود داشته است، از فرزندان و نه اشراف، که بر انتخاب شاه و وضع قوانین نظارت داشته‌اند.

۳- برخلاف سلسله‌های دیگر قبل از اسلام، هیچ بنای باشکوهی که از زندگی تجملی و باشکوه شاهان اشکانی حکایت کند، برجای نمانده است.

«دوره اشکانیان به خاطر نظام فدرال و آزادی لایه‌های پایین جامعه، و گرایش‌های دموکراتیک در آزادی عقیده و فکر، دوره‌ی افول الیگارشی است، اما این دوره از تاریخ در سایه قرار دارد. گویی دست نیرومندی در تلاش بوده، که این دوره از تاریخ مفقود شود. احتمالاً این دوره زمان پیروزی اندیشه‌های گنومات مغ بوده است. و پارت، شهرت آزادی خواهی و آزادمنشی خود را مدیون اوست. در این دوره است که وجه غالب قدرت نه به موناشرشی متعلق است، نه به الیگارشی، و به قول «راسل» جایی که نفوذ آشکار و پنهان این دو نباشد. حضور مردم و دموکراسی حتمی است.<sup>۱</sup>»

۱- ضحاکیان، فریدونیان و مزدیان، آقای جواد جوادی، ص ۳۵.

## بر فراز تاریخ

بدون تردید، مانی یکی از نخبگان تاریخ ایران و جهان بشمار می‌رود وی در ۲۱۶ میلادی از پدری همدانی و مادری پارتی در شهر بابل متولد شد و در سال ۲۷۶ به فرمان بهرام اول و به جرم بیان عقیده، زنده زنده پوست وی را کردند، پر از گاه نموده، بر فراز دروازه‌ی شهر آویختند. و همراه وی تمامی پیروان شناخته شده‌اش را و هر که را مظنون به پیروی از وی بود، با ددمنشی حیرت‌آوری قتل‌عام نمودند، و در تاریخ ایران، پس از بردیا و گئومات و دهها نخبه‌ناشناخته دوره اشکانی، مانی است که مردم نه مستقیم و نه غیرمستقیم، در قتل او نقشی نداشتند. بلکه او بود که چون گئومات، هزاران نفر را همراه خود به قربانگاه برد.

برای شناخت بیشتر مانی، بد نیست مختصراً شرایط، اوضاع و احوال زمانه و جامعه او را بشناسیم. زیرا که حرکت مانی چون هر اندیشمند دیگری زاده نیازهای محیط و زمانه‌اش بود.

با آن که دو قرن از ظهور مسیحیت می‌گذشت. کماکان در غرب، یعنی امپراطوری روم. با سرکوب و اختناق شدید مواجه بود. مقارن تولد مانی و کمی پیش از آن، با روی کار آمدن سلسله‌ی ساسانی و رسمیت یافتن آیین زرتشتی ساسانی، ناگهان مسیحیان با کشتار و تعقیب و آزار مواجه



گردیده بودند. و بدین‌سان آیین زرتشتی یکه‌تاز عرصه ایدئولوژی سرزمین پهناور ایران شده بود.

بنابراین، عقاید مانی از یک سو، در برابر یکه‌تازی و بی‌پروایی آیین رسمی مانعی ایجاد می‌کرد، و از سوی دیگر واکنش اندیشه ایرانی در برابر مسیحیت بود، که با مبانی تفکر ایرانی سازگاری نداشت.<sup>۱</sup> در نتیجه دین مانی آمیزه‌ای شد، از ادیان مسیحیت، زرتشتی و بودایی.

در این میان شاپور شاه ساسانی، که از نفوذ موبدان در ارکان دولتش آزرده بود<sup>۲</sup> می‌خواست با حمایت از مانی جلوه نفوذ و قدرت موبدان را بگیرد. لذا مانی را به کاخ دعوت کرد، و مقامی به وی واگذار نمود. اما مانی که به اندیشه‌های باطنی شاپور پی برده بود، به بهانه‌ای عازم سفر به هندوستان شد. پس از مرگ شاپور، هرمز و پس از او بهرام به سلطنت رسیدند. موبدان عالیرتبه‌ی دربار بهرام، با استفاده از این موقعیت شروع به توطئه علیه مانی نمودند؛ تا بالاخره شاپور را به محاکمه مانی راضی کردند. پس از یک محاکمه فرمایشی، حکمی را که در آغاز گفتیم، درباره‌اش اجرا نمودند. آقای دکتر طبری معتقدند:

«ساکنان فلات ایران دوبار کیش جهانی پدید آوردند، یک‌بار در مورد مهرپرستی، و بار دیگر در مورد مانی‌گری»<sup>۳</sup>

۱- تفکر ایرانی با تسلیم و رضا که در آیین مسیح تبلیغ می‌شد، سازگاری نداشت. دلیل پیشرفت دین زرتشت گرایشات مبارزه جویانه‌ای بود، که در آن نهفته بود.

۲- اردشیر برای ایجاد یکپارچگی در ایران و از بین بردن پراکندگی که در زمان اشکانیان بوجود آمده بود، و نیز برای مقابله با مسیحیت، همچنین برای خنثی کردن آثار اجتماعی پارتیان نظیر آزاداندیشی، و دموکرات‌منشی و نیز به منظور تحکیم مبانی قدرت سیاسی از طریق اتحاد و اتصال با دین، آیین زرتشتی را در ایران رسمی نمود. و از همین لحظات بود، که شعار چه فرمان یزدان چه فرمان شاه را چماق کرده دائماً بر سر ملت کوبیدند.

۳- برخی بررسی‌ها، مرحوم دکتر طبری، ص ۷۱.

مانی عاشق زیبایی‌هاست، کتاب‌های دینی او همه با کلامهای شاعرانه، خط زیبا و نقاشی است. مانی را پدیدآورنده هنرهای تذهیب، صحافی و مینیاتور می‌دانند و معتقدند مینیاتور با دین مانی به چین رفت، و با مغولان بازگشت. همچنین در مراسم عبادی آیین وی موسیقی و آواز نقش بسرا داشته‌اند.

مانی از نخبگان است. اما نخبگانی که بر فراز تاریخ قرار دارند. مانی خواهان هیچ چیز نبود، در کمال سادگی می‌زیست. هر شبانروز یک وعده غذا می‌خورد، با ازدواج مخالف بود، شاه و گدا در نظرش یکسان بودند، دنیا را گذرگاهی می‌دانست، که باید با وارستگی از آن گذشت، تا به کمال و روشنایی رسید. با این همه پایداری در برابر ستمگران را توصیه می‌کرد.

مسئلاً اعتقادات مانی با منطق امروزی ما سازگار نیست. اما فراموش نباید کرد، مانی زمانی دعوت خود را آغاز کرد، که در خانه‌های اشراف صدها غلام و کنیز، امیال حیوانی ایشان را ارضاء می‌کردند، نظام کاستی اشراف را از نژاد برتر می‌دانست، و برای مردم عادی ارزشی قایل نبود، در حقیقت مرام مانی اعتراضی منفی علیه شرایط حاکم بر زمانه به شمار می‌رفت.

هزاران نفر از پیروان مانی قتل عام شدند، و بسیاری مجبور به جلائی وطن گردیدند.

«مسعودی، ابن ابی‌العوجا، حمادعجرد، مطیع بن‌اساس، یحیی بن‌زیاد را به عنوان مانویان زمان خود، و ابوالفرج اصفهانی، ابن مقفع و بشاربن برد را از این گروه می‌دانند.»<sup>۱</sup>

۱- برخی بررسی‌ها، مرحوم دکتر طبری، ص ۵۱.

## نخبگان عصر ساسانی

برخلاف دوره‌های پیشین، بویژه عصر اشکانی، از این دوره نام و نشان نخبگان بسیار برجای مانده است. تا آنجا که صفحات بسیاری از آثار ادبی بعد از اسلام، اعم از نظم و نثر را به خود اختصاص داده‌اند. از اردشیر بنیان‌گذار این سلسله، تا پسرش شاپور اسیرکننده امپراطور روم، و دومین شاپور صاحب شانه (ذوالاکتاف)، که شانه‌های عرب‌ها را سوراخ کرده، از آنها ریسمان می‌گذرانند... بهرام گور که تاج شاهی از میان دو شیر ربود، و بزمها و عمارت هفت گنبدش و معمار ناکام آن سنمار، که شاهکار معماریش گورش بود... و دادگری‌های انوشیروان!! و کاردانی و زیرش بوذرجمهر (بزرگمهر یا زرمهر) و کامرانی‌های خسرو پرویز، و افسانه‌های عشق‌بازی‌هایش... و نیز هنرمندانی چون باربد و نکیس و رامتین و موبدانی چون کرتیر و مهرنرسه و... به حدی است، که می‌توان عصر نخبگان‌اش نامید.

اردشیر بنیان‌گذار دولت ساسانی، از جهات فراوان، همانند داریوش هخامنشی است. هردو از خاندان مذهبی و نیز از موناشرهای قدرتمند، و به تعبیری هردو از نخبگان اصلاح به شمار می‌روند. اشراقیت پارسی که

قرن‌ها دستش از قدرت سیاسی و اقتصادی کوتاه بود، برای محو و انهدام آثار فرهنگی و مدنی دوره‌ی طولانی زمامداری اشکانیان، در جستجوی موناشرش قدری بود، تا با بهره‌گیری از دو ابزار همیشگی سرکوب و اصلاحات، زمینه را برای چپاولگری‌اش فراهم سازد و او کسی جز اردشیر نبود.

ایران عصر اشکانی از مناطق نیمه مستقل متعدد تشکیل شده بود، اردشیر برای یکپارچه کردن کشور، دین زرتشتی را با تغییراتی که در آن ایجاد کرد، دین رسمی کشور قرار داد، و پیروی از ادیان دیگر را ممنوع ساخت. از این دوره به بعد تاریخ ایران شاهد قتل‌عام‌های گسترده‌ی پیروان دیگر ادیان است. ساسانیان خود را وارث به حق و شایسته‌ی هخامنشیان می‌دانستند، چه هر دو از قوم نیرومند پارس بودند، و اعتقاد داشتند که سیطره‌ی اشکانیان بر ایران، ادامه‌ی بد دینی و کفر و سلطنت اهریمنی اسکندر گجسته (ملعون) بوده است. و سبب آشفتگی در امور دین و دولت شده، و بنابراین ایشان رسالت دارند، دین و دنیای مردم را به سامان رسانند.

رسمی کردن دین زرتشت موجب قدرت یافتن موبدان، و دخالت ایشان در امور کشور بود، و یکی از دلایل ظهور مانی همین امر بود، و بدانجا انجامید که دانستیم. اما پس از شاپور اول دخالت الیگارشی و موبدان در امور کشور ادامه یافت، و موجب شد تا دائماً بین الیگارشی و موناشرشی نزاع و کشمکش برقرار باشد.

اتحاد دین و دولت که به منظور تحکیم بنای حکومت صورت گرفته بود، موجب اقتدار دستگاه روحانی و در نتیجه فساد آن شد. و چون

سازمان دینی به فساد گرایید، نتیجه معکوس داد، و موجب ناتوانی حکومت شد. بی‌نظمی، اغتشاش، برادرکشی، هر روز بیش از پیش دولت ساسانی را به ورطه نابودی نزدیکتر ساخت. درحالی که در دوره اشکانی، هم دین از اعتبار بیشتری برخوردار بود و هم چهره مردمی حکومت، موجب آسایش مردمان.

اقدام ناروای دیگر اردشیر، طبقه‌بندی افراد جامعه و درحقیقت برقراری نظام کاستی بود.<sup>۱</sup> این امر از ساسانیان در تاریخ ایران، چهره‌ای ضد انسانی ترسیم کرده است.

در دوره ساسانی شاه و خاندان شاهی در رأس هرم طبقاتی جامعه قرار داشتند. بعد از ایشان و در رده‌ی دوم، موبدان بزرگ، اشراف و زمین‌داران قرار می‌گرفتند، که هفت خاندان معروف پارسی<sup>۲</sup> از این رده محسوب می‌شدند. سومین گروه اجتماع وزرگان یا اعیان واقع بودند. اینان صاحبان زمین‌های وسیع بوده، و مقامات بالای دولتی در اختیار ایشان قرار داشت. چهارمین گروه، آزادان (دهگانان) یا مالکان زمینهای کوچک بودند، ارتش و نیروی نظامی از ایشان تشکیل می‌شد. همه این گروه‌ها از پرداخت مالیات معاف بودند. آخرین طبقه و گروه اجتماعی یا اکثریت، روستاییان بی‌زمین، پیشه‌وران، بردگان، صنعتگران، سوداگران کوچک<sup>۳</sup> قرار داشتند. و همه فشارها اعم از مالیات، خراج، عشریه،

۱- در نظام کاستی طبقات بسته بودند، و رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر ممکن نبود، و لذا مشاغل و مناسبات موروثی بودند.

۲- همت خاندان مزبور عبارت بودند از: فارن، سورن، مهران، اسپندیار، سوفرا، سپهبد، زیک.

۳- تجارت بزرگ در دست اشراف و بزرگان و شاه و خاندان او بود. به همین دلیل در ایران سرمایه‌داری جدا از فئودالیسم بوجود نیامد. این روند تا دوره‌ی پهلوی نیز ادامه داشت. و بارها تکرار کرده‌ایم این امر از موانع عمده تکامل اجتماعی جامعه ایران به شمار می‌آید.

بیگاری و گرسنگی و محرومیت سهم ایشان بود.<sup>۱</sup> در این دوره بر اثر فرار روستاییان به شهرها، دائماً به جمعیت شهرها افزوده می‌شد.<sup>۲</sup> به حدی که مواد غذایی به سختی فراهم می‌شد.

نظام‌الملک توسی که از مداحان نظام متمرکز ساسانی است، و در سیاستنامه جای جای از عدل انوشیروان، و کاردانی وزیرش سخن رانده است، ضمن یکی از داستانها برای اثبات دادگری انوشیروان، میزان دارایی والی آذربایجان را که مورد بازخواست قرار گرفته است، چنین برمی‌شمارد:

۱- نقدینه: دومیلیون دینار ۲- مجلس و متاع: پانصد هزار دینار و نقره و طلا ۳- جواهر: ششصد هزار دینار ۴- فرش و تجمل: سیصد هزار دینار ۵- زمین و ده: در هر شهر و محله‌ای از خراسان، عراق، فارس و آذربایجان... ۶- اسب و استر: سی هزار رأس ۷- گوسفند: دویست هزار رأس ۸- شتر: بیست هزار رأس ۹- غلام: یک هزار و هفتصد نفر ۱۰- کنیز: چهارصد نفر.<sup>۳</sup>

در عصر ساسانی دولت همه‌کاره بود، از آبیاری گرفته تا کانال‌کشی، سدسازی، شهرسازی، راه‌سازی، پل‌سازی، آسیا سازی و... همه زمینها متعلق به شاه بودند. به استثناء زمین‌هایی که می‌خریدند و یا به زور غصب می‌کردند.

موبدان در اجحاف و استثمار دست کمی از اشراف نداشتند، بنا به

۱- آینه عدل نوشیروانی و حکومت دینی اردشیری؟!.

۲- در اروپا، بر اثر توسعه صنعت و تجارت به وجود آمدند.

۳- سیاستنامه نظام‌الملک توسی تصحیح آقای دکتر شعار، جیبی، ص ۴۴. حالب است که نویسنده (نظام‌الملک) مطلقاً در پی آن نیست که این همه ثروت از چه راهی حاصل شده است؟